



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۱	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۲۹
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة دهم عروه: حکم زکات دین در صورت امکان استیفاء					
عنوان ۵	قول صاحب عروه: عدم وجوب زکات					
عنوان ۶	قول سید خوئی رحمته و دیگران: وجوب زکات					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

در مسأله نهم که درباره مال مغضوب و ما فی حکم المغضوب بود مثل مسروق و محجور و مال مرهون، گفتیم که در آن موارد، اگر مالک بتواند تصرف در مال خودش کند یا بتواند مال خودش را از دست غاصب یا به هر حال از دست کسی که این مال در دست اوست، به سهولت - به تعبیر مرحوم صاحب عروه، که ما گفتیم اولی این است که تعبیر شود به «بدون مؤنه معتد به عرفی»، در بیاورد، باید زکاتش را بدهد. اگر مال زکوی باشد نصاب هم داشته باشد، حالا مثلاً گندمش را غاصب گرفته، یا هر کدام از انعام ثلاثه که در اختیار اوست، در دست غاصب افتاده نصاب هم دارد و همچنین شرایط را هم دارد و می تواند از دست غاصب تخلیصش کند با یک مؤنه بسیار کمی. همین که برود درخواست کند، غاصب درخواستش را پاسخ دهد، یا کسی را واسطه قرار بدهد، بدون اینکه مؤنه خاصی داشته باشد و غاصب اجابت کند، یا یک پول کمی به غاصب بدهد، غاصب را قانع کند که مالش را پس بدهد. گفتیم در این موارد زکات به آن مال تعلق می گیرد، گرچه در دست غاصب باشد.

مسأله دهم: حکم زکات دین در صورت امکان استیفاء

در مسأله دهم که مسأله بحث امروز ماست، بحث درباره حکم وجوب زکات در دین است. حالا اگر کسی مالش را به کسی قرض داده، مثلاً نقدینی دارد، طلایی دارد، طلای مسکوکی، فضه مسکوکی. این را به کسی قرض داده و الآن در دست اوست. مرحوم صاحب عروه می فرماید که چون دین است و در دست مقترض است، نصوص هم داریم که دینی که در دست مستدین است یا در دست مقترض است، زکات مالک به آن تعلق نمی گیرد. ولی حالا اگر فرض کردیم، می تواند این دین را به سادگی استیفا کند، مثلاً پولش دست کسی است که نصاب هم دارد، سکه یا نقره مسکوکی است

که به کسی قرض داده و شرایط وجوب زکات هم در آن فراهم است. حالا اگر تعمداً دین خودش را استیفا نمی‌کند، به این فکر که پول بماند تا اینکه زکات به آن تعلق نگیرد. حالا یا مسامحتاً با اینکه می‌تواند استیفا کند، استیفا نکند، گفتیم به دین زکات تعلق نمی‌گیرد. اما اینجا چطور؟ این فرض، فرض تمکن از این استیفاء دین است.

قول صاحب عروه: عدم وجوب زکات

مرحوم صاحب عروه به مشهور هم نسبت داده‌اند که در این مورد زکات تعلق نمی‌گیرد، حتی اگر عمداً با تمکن از استیفاء دین؛ خودش نمی‌رود دنبال دینش، می‌خواهد پولش نزد مستدین بماند تا اینکه فعلاً زکات به آن تعلق نگیرد. مرحوم صاحب عروه می‌فرماید که مطلقاً زکات به چنین دینی تعلق نمی‌گیرد و این دین متعلق وجوب زکات نخواهد شد، حتی اگر بتواند این دین را استیفا کند و به سهولت هم بتواند بدون مؤونه استیفاء کند ولی استیفاء نکند، باز هم زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

اینجا این سؤال مطرح می‌شود که شما چرا در مسأله قبلی در مسأله مال مغضوب، در مال مرهون، در مال محجور گفتید اگر بتواند مالش را تخلیص کند، بتواند مالش را از دست غاصب یا از دست آن کسی که مال، دست اوست استنقاذ کند، و لو با یک مؤونه کمی، آنجا گفتید زکات واجب می‌شود؟! چرا اینجا می‌گویید زکات واجب نمی‌شود. چرا در آنجا زکات واجب می‌شد اما اینجا واجب نمی‌شود؟ می‌فرماید: فارق بین مسألتین این است که در مسأله قبل که مال دست غاصب بود یا دست مرتهن بود یا دست سارق بود و می‌توانست مالش را تخلیص کند، ملک مالک به آن مال تعلق گرفته بود، آن مال از ملک مالک خارج نشده بود. مال، مملوک مالک خودش بود. خوب، هم مملوک بود، هم تمکن از تصرف داشت، چون می‌توانست مال خودش را تخلیص کند، چرا زکات تعلق نگیرد؟ آنجا گفتیم زکات تعلق می‌گیرد به خاطر این نکته است. به نکته اینکه مالی که در دست غاصب است، یا مال مرهون، یا مال محجور، از ملک مالک خارج نشده، همچنان در ملک مالکش است. چون تمکن از تصرف هم دارد به دلیل اینکه می‌تواند مالش را تخلیص کند آنجا گفتیم تجب فیه الزکاة. اما در مسأله دین، پولی که به مستدین داده می‌شود، از ملکش خارج می‌شود و وارد ملک مقترض می‌شود، ملک مقترض می‌شود. وقتی ملک مقترض شد، از ملک او خارج شده و لذا حتی اگر بتواند استیفاء کند و نکند، باز هم مال در ملک او نیست، تا قبض نکند این دین را، و این دین به دست صاحب مال برنگردد هنوز در ملک مستدین است. چون در ملک مقترض است، لذا شرط وجوب زکات که ملکیت باشد، حاصل نیست؛ مال در ملک آن مستدین یا مقترض هست. اینجا قائل شدیم به عدم وجوب زکات، حتی اگر بتواند دین خودش را استیفاء کند و به سهولت و بدون مؤونه کثیره. اما آنجا گفتیم خیر، اگر بتواند مال خودش را تخلیص کند، باید زکاتش را باید بدهد. چون در مسأله قبلی از ملکش خارج نشده بود و مالک بود. ولی در این مسأله، در مسأله دین، این مال از ملکش خارج شده است.

پرسشگر: ...

معظم‌له: البته این فروع مسأله است که بعد شاید متعرض می‌شویم. مالی که پیش خودش است اگر حد نصاب داشته باشد که باید زکاتش را بدهد. شاید نظر شما این باشد که آن مالی که نزد مقترض است، فرض کنید یک مقداری از مال دست خودش دارد که سر جمع به حد نصاب می‌رسد، آیا در این صورت زکاتش واجب است؟ خب، ما اگر گفتیم آن مالی که دست مقترض است و از ملک این شخص خارج شده، هرچند با مجموع مالی که نزد خودش است، این را اضافه

کنید، ضمیمه کنید به حد نصاب برسد زکات واجب نیست. البته بنابر این نظر که می‌گوییم مالی که پیش مستدین یا مقترض است از ملک دائن و از ملک مالک خارج شده است. اگر خارج شده باشد، ولو مقداری هم از همین مال نزد خود مالک وجود دارد که روی هم بگذارید، نصاب می‌شود. اما در واقع به حد نصاب نمی‌رسد؛ چون قسم دوم از ملک او خارج شده است. باید آنچه در ملک اوست به حد نصاب برسد. فرعی که مرحوم صاحب عروه بیان می‌کند به همراه وجهی که بیان می‌دارد را بخوانیم. در مسأله ۱۰ می‌فرماید:

«إذا أمكنه استيفاء الدين بسهولة ولم يفعل لم يجب عليه إخراج زكاة»؛

با اینکه امکان استیفاء دین به سهولت هست اما زکات واجب نیست.

«بل وإن أراد المديون الوفاء ولم يستوف اختياراً»؛

اصلاً مديون گاهی می‌گوید بیا پولت را بگیر اما نمی‌گیرد.

«مسامحة أو فراراً من الزكاة»؛

و لو به انگیزه فرار از زکات هم باشد اما به هر حال وارد ملکش نشده است.

«والفرق بينه وبين ما ذكر من المغصوب ونحوه أن الملكية حاصلة في المغصوب ونحوه»؛

در مغصوب ملکیت حاصل است و مال مغصوب به هر حال از ملک صاحب مال خارج نمی‌شود و کماکان در ملک او باقی است. وقتی در ملکش باشد، اگر صاحب مال بتواند مالش را به سهولت استیفاء کند این در حکم تمکن از تصرف است. هم مال، ملکش هست و هم تمکن از تصرف دارد؛ لذا گفتیم تجب فيه الزكاة. اما اینجا اینگونه نیست.

«بخلاف الدين فإنه لا يدخل في ملكه إلا بعد قبضه بسهولة»؛

مالی که پیش مديون و مقترض هست این دیگر ملک مالکش نیست؛ بلکه ملک مديون و مقترض است و این به ملکیت دائن بر نمی‌گردد مگر با قبض دین.

این نظر، مبتنی بر این بود که متعلق ملک، شخص مال خارجی است. وقتی متعلق ملک، شخص مال خارجی باشد این شخص مال خارجی به دست مقترض می‌رسد، این شخص مال از ملک مالک بیرون می‌رود و وارد ملک مقترض می‌شود.

قول سید خوئی رحمته الله و دیگران: وجوب زکات

مرحوم آقای خوئی و بزرگان دیگری بر این مبنا اشکال وارد کرده‌اند که در اینجا زکات متعلق به شخص مال نیست؛ بلکه زکات متعلق به کلی مال است. یعنی، مثلاً فرض کنید اگر گفتیم در هر دویست درهم، یک درهم زکات وجود دارد یا پنج درهم زکات وجود دارد، این پنج درهم کلی مراد است، نه پنج درهم خارجی. اگر گفتیم یک چهلم مال، فرض کنید متعلق زکات است مراد، یک چهلم کلی است، نه یک چهلم شخص خارجی. اگر این طور باشد، خب این مالی که منتقل

می شود به مقتضی، درست است که این شخص مال از ملک صاحب مال خارج می شود، اما کلی مال که در ملک دائن می ماند. مثلاً فرض کنید صد یا پنجاه دینار از او قرض گرفته، این پنجاه دینار خارجی از ملک صاحب مال خارج می شود، وارد ملک مقتضی می شود؛ اما صد یا پنجاه دینار کلی که می ماند. این صد دینار هنوز متعلق به ملک کیست؟ متعلق به ملک صاحب اولی است و در ذمه شخص مدیون قرار گرفته. یعنی مالک مال صد دینار طلب دارد، صد دینار کلی که در ذمه این شخص مستدین است، در ذمه این شخص مقتضی وجود دارد. پس این طور نیست که به طور کلی از ملکش خارج شده باشد. حالا این کسی که پول قرض داده به کسی، صد دینار به او قرض داده، نصاب هم دارد. این کسی که قرض داده به دیگری، این طور نیست که بگویند صد دینار مالک نیست. به هر حال مالک صد دینار است اما نه صد دینار خارجی، بلکه صد دینار کلی، لذا چرا زکات به او تعلق نگیرد. مالک صد دینار کلی است که در ذمه مستدین قرار دارد. بنابراین این استدلال و این فرقی که مرحوم صاحب عروه بیان کرده، این فرقی که در این مسأله با مسأله قبل قائل می شود صحیح نیست که گفته شود در مسأله قبلی، مال از ملک صاحب مال خارج نمی شود؛ اما در قرض و دین، مال از ملک صاحب مال خارج می شود. در مسأله دین، ملک از مالک مال خارج نمی شود؛ بلکه تبدیل می شود از مالکیت شخصی به مالکیت کلی در ذمه مستدین.

پرسشگر: ...

معظم له: حالا هر چه می خواهید تعبیر کنید. معنای سرمایه چیست؟ حالا سرمایه شخصی است یا سرمایه کلی، هر چه هست. سرمایه اش یعنی آن چیزی که ملکش است، همچنان در ملکش باقی است، منتها از ملک عینی شخصی خارجی به ملک کلی فی الذمه تبدیل می شود. پس همچنان در ملک او باقی است، همچنان صاحب مال، مالک صد دینار است و این متعلق زکات است و بنابراین زکات به آن تعلق می گیرد. لذا این وجه وجه وجیهی نیست. حالا باید ببینیم روایات چه می گویند. مراجعه کنیم به روایات باب و بررسی کنیم که چه استفاده ای از آنها می شود. ان شاء الله در بحث های آینده، بررسی روایات وابسته به این مسأله را خواهیم داشت.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين